

روزنامه

دو نیمه در بهشت

بنز برزیل و بدی‌های فخرفروشی

امیر پوریا

از همان دوران کودکی ماشین بنز را دوست نداشتم. در آن سنین، خوش آمدن و بد آمدن آدم از پدیده‌های مختلف، ربطی به امکان یا عدم امکان برخورداری از آنها ندارد. آن موقع دلیل این دوست نداشتن کاملاً حسی بود و در ذهن و احساس کودکانه، ضرب‌المثل «گریه و گوشت و پیف‌پیف» معمولاً نقش و راهی نداشت. اتفاقاً بچه‌ها و به خصوص پسر بچه‌ها که کرکری خواندن‌شان با حسادت‌های همگانی دختر بچه‌های وقت و باتوان آینده، متفاوت است، عاشق چیزهای دست‌نیافتنی‌اند. ولی همان سال‌ها هم هر چه ب. ام. و. به نظر هم سریع و هم قدرتمند و هم ظریف می‌آمد، بنز را در انواع و ابعاد و رنگ‌های مختلف (در کودکی رنگ تأثیر شدیدی در علایق دارد)، خشک و بی‌حس و حال می‌دیدم. چراغ‌های هر ماشینیتی برای پسر بچه‌ها در حکم چشمان ماشین است و از کامیون بنز تا سواری‌های تک چراغ یا جفت‌چراغ و قدیمی یا روبازش، چشم‌ها و نگاه تمام بنزها در نظر اخمو و بداخلاق بود. بدترین چیزشان این بود که انگار می‌خواستند مرغوبیت و شهرت‌شان را به رخ بکشند. می‌خواستند بگویند بی‌خودی نیست که ما همیشه مظهر و مثال ماشین لوکس و درجه یک بوده‌ایم و معلوم است که هر کس سوار ما می‌شود، همه باید در رویارویی با او حساب کارشان را بکنند؛ چون طرف «بنز» دارد! و جالب اینجا است که هم در شرایط اجتماعی و اقتصادی و قیمت مدل‌های گوناگون این ماشین و نگاه رایج مردم به صاحب آن و هم حس شخصی‌ام در قبال آن، هنوز همه چیز به همان منوال ادامه دارد.

فوتبال برزیل و تیم ملی اش، دقیقاً از همان موقع همان حالت و احساس بنز را برپا می‌داشت. آنها هم همیشه به شکلی آشکار و آزاردهنده، مدعی برترین بودن به نظر می‌آمدند، خودشان و کشورشان و مردم شیفته فوتبال‌شان را اصلاً مظهر و مثال فوتبال و فوتبال‌دوستی در تمام جهان می‌پنداشتند و از لحظه ورودشان به زمین، حتی می‌خواستند لباس‌های زردشان را هم طلایی بدانیم. هیچ وقت قبول نمی‌کردند که توان تهاجمی یک تیم ممکن است آنها را به دفاع و دست و پا زدن در جلوی دروازه خوبی وادار (چنان‌که پرسپب، کرواسی چند بار با حملاتی که گاه فشار هر کدامش دو سه دقیقه تداوم داشت، چنین کرد) و هیچ‌گاه نمی‌گفتند که ما آمده‌ایم بازی و تلاش مان را بکنیم تا ببینیم چه می‌شود؛ به جایش همیشه می‌گفتند آمده‌ایم قهرمان بشویم و (بتر از آن، این ادعا که) حتماً هم می‌شویم. در واقع نوع رجزخوانی و جلوه‌گری و نمایش‌های آکر و بایتیک و دریل‌ها و لایه‌هایی به قصد پوزنی در بازی آنها طوری بود و طوری است که می‌تواند تا ابد مثل بنز، محبوب همه بچه‌آدم‌گی‌ها و دبستانی‌های عشق نمایشی بازی کردن و تکنیک به رخ کشیدن باقی بماند. همین که هر جا بگویی برزیل را دوست نداری، می‌گویند ضدمردمی هستی و این تیم تا به حال شصتاد بار قهرمان دنیا شده و تو چطور می‌توانی قدرتش را انکار کنی، خودش همان شباهت‌های بنز و برزیل را نشان می‌دهد. در آخرین ساعات شب چهارشنبه، بازی جانانه و جسورانه کرواسی در مقابل برزیل، به روشنی از بیهودگی بت‌سازی هولناکی که بار دیگر برزیل دوستان سراسر جهان صورت داده‌اند، خبر می‌داد. همین مقدار فشار آشکار روی دروازه یکی از ب. ام. و. های جذاب فوتبال دنیا مثل ایتالیا و انگلیس می‌آمد، همه می‌گفتند این تیم در حد قهرمانی نیست و دفاعش جامی ماند و فربم می‌خورد و در مراحل حذفی احتمال گل خوردنش جلوی تیم‌های باکفایت بیشتر است. ولی چون برزیل همان بنز گردن فراز و ابرو بالا انداز است، کسی چنین وصفی ازش ارائه نمی‌دهد. همین که چندین یا چند تیم مدعی و توانای دیگر داریم و هیچ کدام‌شان خود را مثل برزیل «بخت اول» قهرمانی نمی‌نامند و مریمان‌شان مثل عالیجناب کارلوس آلبرتو پریرا مدام از این که «خودمان را برای هفت بازی در جام آمده کردیم» که این حرف‌ها دم نمی‌زنند، خوب ثابت می‌کنند که آنها به همه قابلیت‌هایشان، (اصراری در حقنه کردن مرغوبیت‌شان ندارند و برای خودشان مرغوب و مطلوب‌اند و آرام و خاموش پیش می‌روند و برزیل می‌خواهد یکسره فریاد بزند و ژست مرغوبیت بگیرد؛ یعنی درست همان تفاوتی که ب. ام. و. و بنز در انتظار و واکنش‌هایش با ناظران دارند. بنز اولین ماشینی بود که آم‌سه‌شاخه در دل دایره‌اش را «روی» کاپوت و در سطحی بالاتر از خود کاپوت ماشین قرار داد؛ نه آن‌طور که مرسوم است، در جلوی کاپوت و بالای پلاک جلو. این مطلقاً نکته‌ای تصادفی نیست که در تیتراژ دو

فیلم کاملاً بی‌شباهت «جذابیت پنهان بورژوازی» لوئیس بونوئل و «عروسی خویان» محسن مخملباف، همین آرم روی کاپوت بنز در پیش‌زمینه تصویر که از توی ماشین در حال حرکت گرفته شده، به یک جور نشانه و مظهر برای زندگی بورژواها و خرده‌بورژواها بدل می‌شود. این که در برزیل، رنگ اصلی و غالب پرچم‌شان سبز است ولی همه خودشان را به رنگ زرد پیراهن فوتبال‌شان مزین می‌کنند و این که به هر کس در هر جای جهان بگویی یک جور نشانه و مظهر برای قدرت و مهارت در فوتبال پیشنهاد کند، به یاد همین رنگ زرد و سامبای برزیلی می‌افتد، باز نتیجه همان نمایشگری‌های با اخودی و بی‌خودی فوتبال برزیل است که پرسپب هم به چند بار پاس با پشت پا، چند بار گرداندن دو پا از روی توپ و چند بار استپ کردن و فیکس نگه داشتن کامل توپ و فیکور گرفتن با پاهای باز در دو سوی آن منجر شد. کارلوس، رونالدینیو، کافا، آدریانو و حتی روبینیو جوان که زمان کوتاه‌تری در زمین بود، تصور می‌کنند در حال ایفای نقش در یک تیزر تبلیغاتی هستند و ژست و ادا و اطوار، فانغ از این که توپ به نتیجه‌ای برسد یا اصلاً پاس پشت پایشان به طرف یار باشد یا نه، از ملزومات ضروری کارشان است. مثل مرسدس بنز، آنها به ادامه نمایش «دازندگی و برزاندگی» در برابر چشمان خیره و مات و مهیوت ناظران، بیشتر بها می‌دهند تا خود فوتبال و روح و متانت و شعور و هوش و برنامه‌ریزی جاری در آن. این تفکر، بچه‌گول‌زن است. خریدار و طرفدار عام دارد و مسیر فوتبال مدرن را به سرچشمه‌های فسیل یا سیرک‌واری مثل مهارت در روپایی زدن و توپ را روی گردن نگه داشتن و از پشت به سطح زمین قل دادن برمی‌گرداند. اگر هر حرفی دل و جرأت و زور و ظرافت کرواسی را داشته باشد، این بار دیگر معادلات دوران پارنه سنگی فوتبال به برتری بنز نمی‌انجامد. منتظریم و امیدوار.

آرش راهبر، آلمان: پیراهن قرمز را به تن کرده بود و سعی می‌کرد محکم و باروحیه باشد. دو روز وحشتناک و

سخت را پشت سر گذاشته بود و حالا موقع برگشتن به شرایط عادی بود. صورتش را تر و تمیز اصلاح کرده و سرتاپا نو پوشیده بود. سسوت را یک بار دور انگشت اش چرخاند و بعد یک فوت شدید. . .

عصر سه‌شنبه همه منتظر دیدن چهره تیم ملی بعد از یکشنبه تلخ نورنبرگ بودند. اول قرار بود تمرین ساعت سه بعدازظهر باشد اما بعد گفتند که سه ساعت عقب‌تر رفته است. کاملاً مشخص بود که جذاب‌ترین چهره تمرین برانکو است و قاعدتاً همه به نوعی سعی داشتند واکنش‌های سرمربی را خوب زیر نظر بگیرند. متهم ردیف اول شکست در برابر مکزیک که همزمان در تهران چند باری در ذهن هواداران تیم ملی محاکمه شده بود می‌دانست که باید با روزهای قبل تفاوت داشته باشد. برانکو و بازیکنان و حتی مرد سرسختی مثل دادکان همگی

سعی داشتند با رسانه‌ها گرم‌تر و مهربان‌تر از بقیه باشند. این اتفاق حتی برای علی دایی هم افتاده بود و همگی دیدند که در گفت‌وگو با گزارشگران تلویزیونی و برخورد با بعضی از هواداران نرم‌خو و آرام است.

برای برانکو البته تفاوت‌هایی هم وجود داشت. او را چند نفر خارج از گروه برتعداد خبرنگاران و هواداران تیم ملی هم کنترل می‌کردند. بیش از همه همسر و دختر برانکو این چند روز سعی کرده‌اند که پشت سرپرست خانواده باشند. دختر برانکو در تمرین سه‌شنبه تقریباً تمام مدت تمرین به صورت ایستاده پدر را نگاه کرد، در حالی که در چشم‌هایش نگرانی موج می‌زد. دخترک که بیماری قلبی مزمنی سال‌های سال است او را رنج می‌دهد، درد خود را فراموش کرده بود و می‌ترسید نکند این همه فشار پدر را از پای درآورد. در کنار او همسر برانکو هم حضور داشت. بانو ایوانوویچ از فاصله‌ای دورتر و نشسته به شوهرش نگاه می‌کرد، ظاهراً می‌دانست که این روزها هم می‌گذرد و سختی‌ها به پایان می‌رسد. او پس از پایان بازی با مکزیک حتی به

شوخی و طعنه به رفقای برانکو گفته بود که مگر او مریبگیری هم بلد است و فوتبال را می‌شناسد؟!

سرمربی قرمزپوش تیم ملی البته چشم‌های دیگری را هم نگران ساخته بود. دو فیلمساز جوان که مدت‌ها است روی پروژه فیلم مستند زندگی برانکو کار می‌کنند و مدت‌ها است که به کاراکتر شخصیت اول فیلم‌شان دل بسته‌اند و به او عادت کرده‌اند. میلاد صدرعاملی سعی می‌کند با وسواس یک فیلمساز سرد و گرم چشیده مثل پدرش نماها را کنترل کند و خیلی خوب اتفاقات تاریخی روحش تیم ملی را ثبت و ضبط کند. میلاد فواد تا به حال حدود ۵۰ ساعت از برانکو فیلمبرداری کرده‌اند و به دنبال سوژه‌تا به حال به کرواسی و واراژدین زداگاه برانکو هم سفر کرده‌اند تا کشف و شهود کامل شود. آنها احساس کرده‌اند که روزهای آخر را با سوژه پشت سر می‌گذارند و به احتمال فراوان باید جام جهانی ۲۰۰۶ را پایان‌بندی فیلم در نظر بگیریند. ظاهراً شخصیت اصلی مثل فیلم‌های وسترن در صحنه پایانی به سوی عمق حرکت خواهد کرد و از نظرها محو خواهد

ورزشی

ویژه جام جهانی ۲۰۰۶

سکانس‌های پایانی یک هنرپیشه

هوف» را بدگمان کرد. آنها البته این چند روز با سر و صدای غیرمتعارف مهمانان ایرانی آشنا شده بودند اما از

ترس اینکه مبدا این سر و صدای بلند منجر به مسئله‌ای شود هر چند دقیقه یک بار از پشت دیوار سرکی می‌کشیدند و اوضاع را کنترل می‌کردند. یک ساعتی از بحث گذشت و فیلمسازان جوان ناگهان از معرکه داغ جنگ و جدل بیرون آمدند و طریفن را به حال خود واگذاشتند. ظاهراً دیالوگ‌هایی را که لازم بود ثبت کرده بودند و حالا باید به پلان بعدی فکر می‌کردند؛ پلان‌های حساس و سرنوشت‌ساز که به موازات بازی‌های پرتغال و آنگولا باید طرح ریزی می‌شد.

عصر سه‌شنبه در حین تمرین مشخص شد که در کنار این چشم‌های نگران کسان‌ی هم هستند که دیگر چندان امیدوار به حضور سرمربی در تیم ملی ایران نیستند. بعضی از افراد مسئول در فدراسیون و کلاً دستگاه ورزش‌پوشکی و در گوشی با این و آن حرف می‌زدند و همین‌چنان برانکو را تنها مقصر

شکست در برابر مکزیک می‌دانستند. مشخص بود که این گروه با تهران در تماس هستند و از جو نامناسب آنجا باخبرند. برانکو اما در وسط زمین تمرین سعی داشت با پیراهن سیخ‌رنگ و صورت اصلاح کرده و مرتب روحیه از دست رفته را به تیم برگرداند. سمرربی غروب سه‌شنبه و عصر چهارشنبه در برابر خبرنگاران قرار گرفت. این تاکتیک همچنین با اعلام عمومی بودن تمرین‌های تیم ملی تا بازی پرتغال همراه شد تا شاید هواداران چندصدفتری تیم ملی در فردرش هافن بتوانند بازیکنان را برای نبرد بزرگ روز شنبه آماده کنند. تمرین بعدازظهر سه‌شنبه اگرچه چندان با تشویق‌های منسجم و هماهنگ هواداران مواجه نشد اما حداقل برای ملی‌پوشان مزایایی داشت. برانکو سعی داشت با طراحی بازی‌هایی مشابه گرگم به هوا و کولی دادن ضمن فشار آوردن به بدن‌ها آنها را از نظر روحی آزاد کند. اما پشت این روحیه آرام سرمربی فشارهای روحی شدیدی وجود داشت که در یک گفت‌وگوی پر از جدل بیشتر آشکار شد.

شد، در حالی که موسیقی با تمی برگرفته از حس وداع به گوش می‌رسد.

میلاد فواد ظهر سه‌شنبه سعی کردند پای خبرنگارهای حاضر در آلمان را هم به فیلم باز کنند. است روی پروژه فیلم مستند زندگی برانکو کار می‌کنند و مدت‌ها است که به کاراکتر شخصیت اول فیلم‌شان دل بسته‌اند و به او عادت کرده‌اند. میلاد صدرعاملی سعی می‌کند با وسواس یک فیلمساز سرد و گرم چشیده مثل پدرش نماها را کنترل کند و خیلی خوب اتفاقات تاریخی روحش تیم ملی را ثبت و ضبط کند. میلاد فواد تا به حال حدود ۵۰ ساعت از برانکو فیلمبرداری کرده‌اند و به دنبال سوژه‌تا به حال به کرواسی و واراژدین نشد و مواضع همچنان ثابت باقی ماند و میز مذاکره تنها بر سر چند موضوع کوچک به تفاهم رسید. در تمام این مدت چراغ قرمز «رکورد» دوربین روشن بود و فقط لحظاتی که قرار بود حرف‌های خصوصی و موردداری زده شود دوربین از حرکت ایستاد. سر و صدای برخاسته از این جدل آن قدر شدید بود که خدمه هتل «بوخ هورلز

تراژدی



نیست کسی جز پاول ندود
کارکشته حضوری قابل توجه
دارد حیرت زده شدند. اما
مصدومیت او و حذف شدن
احتمالی اش- حداقل تا
پایان بازی های این تیم در
دور مقدماتی -- موجب
ایجاد موجی از دلهره و
ناراحتی در اردوی این تیم
شد. کارل بروکنر با جملاتی
که قدرشناسی در آن موج
می زند چنین می گوید:
«حقیقتاً مصدومیت «پان»
ضربه ای بود بسیار درآورد»
مهلک. . . او تپیش از آن حادثه به بهترین شکل ممکن
وظایفش را انجام داد. فوتبالبستی چون او برای تیمی چون
ما یک موهبت است. اما اجازه بدهید جدا از چنین

تراژدی ای از بازیکنانم تشکر کنم. آنها بسیار
سازمان یافته و هوشیار و متفکر در تمام دقائق بازی
تلاش کردند. در برنامه های تدافعی مان فوق العاده
بودیم. هیچکس نمی تواند از نمایش ما در این روز
شکایت کند چون که کامل و بی نقص کار کردیم.
گرمی هوا که این روزها همه را در آن ساعت از روز
کلافه ساخته، نیز واقعاً بزرگترین مانع است برای
تیم هایی که خیلی با چنین گرمای کشنده ای مانوس
نیستند. « کارل بروکنر که اکنون جدا از بهترین گلزن
تاریخ کشورش، ولادیمیر اسمیچر هافبک انرژی
بود و در میلان باروش گلزن قابل انکای تیمش را نیز
از دست رفته می بیند- گرچه دومی به بازی ها خواهد
رسید و اولی اصلاً به کشورش بازگشته- در انتها
می گوید: «باید از نخستین سه امتیاززمان در اولین
مسابقه خرسند باشیم. اما هنوز خیالمان راحت نیست
چرا که باید در دو پیکار بسیار سخت و دشوار تلاش
کنیم!»